

## آموزه هماهنگی با نظام کیهانی در فلسفه اشراق سهروردی

بهروز دیلم صالحی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد چالوس

### چکیده

یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری در ایران اسلامی، جریان «حکمت اشراق» است. بنیان‌گذار این مشرب فکری، «شهاب‌الدین سهروردی» است که پیوندی بین اندیشه ایران باستان و اندیشه اسلامی ایجاد کرده است. سهروردی هماهنگی و سازگاری انسان و جامعه را با نظام کیهانی لازم می‌داند، چراکه معتقد است در پرتو آموزه هماهنگی با نظام کیهانی، وجود آدمی مشرقی و نورانی می‌شود. سهروردی همانند ایرانیان باستان، وجود را به عنوان «نور» تعبیر می‌کند. مفهوم نور از یک سو، با مفهوم «خزه» و از سوی دیگر، با آیات سوره نور در قرآن کریم پیوند پیدا می‌کند. وی «خزه» را نوری می‌داند که نفس و بدن به آن روشن می‌شوند. او در کتاب *هیاکل النور*، از آرمان‌رهایی نور اسیر شده در جسم سخن می‌گوید. هم‌چنین «عشق» را به مثابه اساس نظام کیهانی می‌داند که در تمام پدیده‌های جهان هستی جاری و ساری است. «هانری کربن»، حکمت اشراق را گذار از «حماسه پهلوانی» ایران باستان به «حماسه عرفانی» ایران در دوره اسلامی می‌داند.

کلید واژه‌ها: حکمت اشراق، نظام کیهانی، هستی‌شناسی، نور، عشق.

## مقدمه

حکمت اشراقی و اندیشه عرفانی همانند فلسفه قدیم، به جست و جوی نظام احسن کائنات می پردازد و در این تکاپو، انسان و جامعه را به سوی سازگاری و مطابقت با آن نظام احسن فرا می خواند. آیین اشراق و عرفان، در اندیشه سلطه بر انسان، تصرف جهان هستی و دگرگونی نظام کیهانی نیست. (طباطبائی، ۱۳۶۸: ۱۵۳) این آیین، فضیلت و کمال انسان و جامعه را در موافقت و مرافقت با نظام هستی می داند. به همین لحاظ، وقتی در آیین اشراق و عرفان، از انسان کامل سخن می گوئیم، بدان معناست که هماهنگی و سازگاری او با نظام کیهانی کامل است و به عبارتی، به مجموعه قانون مندی های نظام کیهانی وفای کامل دارد. از این رو، تزاممی میان انسان و کل کائنات وجود نخواهد داشت و انسان تلاش می کند از مجموعه مقدرات و توانایی های هستی برای این سازگاری و هماهنگی استفاده کند. اگر انسان چنین سلوکی در جامعه داشته باشد. وجودش مشرقی و نورانی می شود و با نورانیت وجود خویش راه را برای هماهنگی با نظام هستی روشن و هموار می سازد.

## سهروردی، بنیان گذار حکمت اشراق

وقتی از حکمت اشراق سخن می گوئیم، بی درنگ نام «شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی» (۵۴۹-۵۸۷ق) ملقب به «شیخ اشراق» به ذهن می آید. در میان آثار و تألیفات گوناگون و متعدّد او سه اثر به نام های حکمت اشراق، هیاکل النور و الواح عمادی ما را در فهم آیین اشراق بهتر و بیشتر کمک می کند. (ر.ک: کدیور، ۱۳۷۸: ۵۹-۸۵)

شیخ اشراق در تمام آثار خویش در جست و جوی احیای حکمت الهی ایران باستان است. اگر چه حکمت اشراق وارث دو اندیشه فلسفی یونانی و ایرانی است، به طوری که در فلسفه یونان بر مکاتب فیثاغوری و افلاطونی تکیه داشت و از فلسفه ایران هم، مفهوم نور و ظلمت را وام می گیرد، اما به طور کلی می توان گفت که سهروردی، حکمت ایران باستان را در سیر کلی فلسفه اسلامی وارد کرد. از این رو، با ظهور آیین اشراق، فلسفه و عرفان، فلسفه و دین با هم تلفیق شدند. (همان: ۴۵-۴۶).

حکمت اشراق، طرز فکر، جهان بینی، شیوه تعقل و جوهر ذوق ایرانی و روح بزرگ فرهنگ اصیل باستانی پارسیان را زنده کرده است. (امام، ۱۳۵۳: ۲۰) به همین دلیل، سهروردی در کتابی که به همین نام، یعنی حکمة الاشراق نام گذاری شده است، تصریح می کند که ما اسرار علم حقیقت را در این کتاب آورده ایم. در این کتاب حکمت کهن دوباره زنده شده است؛ یعنی حکمتی که همواره مورد عنایت پیشوایان حکمت در هند، پارس، کلد، مصر و فیلسوفان کهن یونان مانند افلاطون بوده است. (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۰۸) در حکمة الاشراق آمده است: بنابراین، قواعد و ضوابط اشراق در باب نور و ظلمت که راه و روش حکما و دانایان سرزمین پارس است، به مانند جاماسف و فرشاد شور و بوذرجمهر و کسانی که پیش از اینان بودند، بر رمز نهاده شده است. (سهروردی، ۱۳۶۶: ۱۹)

هم چنین سهروردی در اثر دیگر خود به نام هیماکل النور قصد این را داشته که بین آموزه های ایرانی و اسلامی پیوندی برقرار کند. (همو، ۱۳۷۹: ۳۹) اما سؤال اساسی این است که منظور از «اشراق» چیست و چرا باید حکمت اشراق را در ایران جست و جو کرد؟ نخست، توجه به این نکته ضروری است که سهروردی خود را میراث دار حکمت عتیق و جاودانه به نام «حکمت اشراق» می داند، زیرا معنای حکمت حقیقی در زمان او که همان حکمت ذوقی و شهودی و مبتنی بر سیر و سلوک است، فراموش شده بود. از منظر سهروردی، حکمت حقیقی یا حکمت نوری را باید در مشرق جست و جو کرد، اما نه مشرق جغرافیایی، بلکه مشرق بدان معنا که محل تابش نور حقیقت و وجود است. (پازوکی، ۱۳۷۸: ۵۰-۵۱) چنین مشرقی، یونان و ایران باستان است. پس ایران از آن جهت که در شرق جغرافیایی اسلام قرار گرفته است، شرقی نیست، بلکه از آن رو که شعبه ای از حکمت حقیقی و جاودان خرد در این سرزمین وجود داشته است، شرقی قلمداد می شود. بر همین مبنا سهروردی از زرتشت و دیگر حکمای پارسی مانند بوذرجمهر (بزرگمهر) به عنوان حاملان این حکمت نام می برد.

هانری کربن، پژوهشگر اندیشه های ایرانی، سه ویژگی اساسی را برای نظریه اشراقی برمی شمارد که عبارت اند از: ۱. برقرار کردن پیوند با حکمت الهی ایران باستان؛ ۲. تلفیق شناخت نظری و عرفانی در شاهراه «حکمت» که لازمه احیای اندیشه الهی نور است؛ ۳. دست یابی به شناختی که فقط شناخت نظری نبوده، بلکه اشراق به شمار می رود. (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۱۴)

هانری کربن، رجعت اشراق به حکمت ایران باستان را با تاریخ تحوّل اندیشه فلسفی ایران در دوران اسلامی متعارض نمی‌داند، بلکه احیای حکمت الهی ایران باستان را در راستای امتداد تاریخی هویت اندیشه سیاسی ایران تفسیر می‌کند. تفسیر کربن ناظر بر این است که اندیشه ایرانی از «حماسه پهلوانی» به «حماسه عرفانی» انتقال یافته است و باید بین حماسه پهلوانی فردوسی و حماسه عرفانی سهروردی پیوست و پیوند تاریخی برقرار ساخت. (طباطبائی، ۱۳۶۸: ۱۶۱-۱۶۲)

بنابراین، آیین اشراق آمیزه‌ای از دو بنیاد اندیشه سیاسی ایران و اسلام، یعنی نظریه نبوت و امامت و باورهای باستانی ایرانیان درباره فرّه ایزدی پادشاهان است. اما آیا آیین اشراق خود به خود به وجود آمده و خاستگاه نظری ندارد؟ پاسخ روشن است، زیرا اگر پیوند و تداوم تاریخی اندیشه‌های ایرانی را در نظر داشته باشیم، بدون شک، باید خاستگاه نظری آیین اشراق را در متون اصلی فلسفه سیاسی، به ویژه در آثار فارابی جست و جو کرد. از سوی دیگر، در ساخت بینش سیاسی سهروردی و نظریه پردازی او در باب مشروعیت حکومت شاهی، آرمانی مانند آفریدون و کیخسرو، آثار نصیحة الملوک غزالی و سیاست نامه خواجه نظام الملک تأثیر بسزایی داشته‌اند. (ضیایی، ۱۳۷۸: ۱۰۸)

### هستی‌شناسی سهروردی

جهان‌شناسی و هستی‌شناسی شیخ اشراق از دو عنصر ترکیب شده است: جهان درونی و جهانی بیرونی. جهان درونی با قلب شهودی قابل تجزیه و دریافت است و جهان بیرونی با عقل استدلالی ساخته شده و قابل فهم است. از این رو، جهان‌شناسی سهروردی فلسفه‌ای است که از یک سو، با تجربه جهان درونی (شهود) و از سوی دیگر، با ساخت جهان بیرونی (عقل) فهم مرکبی از نظام هستی به دست می‌دهد. حتی در تأملات هستی‌شناسانه سهروردی، «خرد» یونانی و ایرانی و نیز عرفان ایرانی - بین‌النهرینی با هم ترکیب شده است، به طوری که می‌توان گفت که جهان‌شناسی او، از نظر وحدت بخشیدن به دو سنت غرب و شرق حایز اهمیت است. (کاوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۹)

شیخ اشراق در متدلوژی هستی‌شناسی خود از هر دو رهیافت شهودی و نظری استفاده

می‌کند. او حکیمی است که دانش و معرفت را با فرارفتن از عقل استدلالی، از منبع نورالانوار و از طریق ذوق شهودی دریافت می‌کند. این مسئله دلالت بر آن دارد که فلسفه برای او فقط تأملات نظری نبوده، بلکه در عین حال، دریافت شهودی به شمار می‌رود. از منظر سهروردی، معیار شناخت حقایق، برهان عقلی است، هر چند تکیه بر استدلال کافی نیست. او در کتاب تلویحات خود توصیه می‌کند که از هیچ کس تقلید نکنید، زیرا معیار شناخت حقایق، برهان است، ولی تکیه بر استدلال و مبانی منطقی کافی نیست، بلکه علم تجزیدی اتصالی شهودی لازم است تا انسان، «حکیم» به حساب آید. در واقع، سهروردی در مقام یک فیلسوف، نه تنها به تأملات فلسفی درباره شناخت حقیقت می‌پردازد، بلکه حتی از قواعد فلسفی و برهان‌های منطقی نیز در هستی‌شناسی خود استفاده می‌کند. (همان: ۱۴۱-۱۴۲)

بنابراین، سهروردی در دستگاه و ساختمان هندسی معرفت‌شناسی خود، مثالی برپا کرده است که در رأس آن، معرفت (خرد) متمایز از عقل استدلالی مثالی و نمایان‌گر عقل فعال قرار گرفته و در دو قاعده آن استدلال و شهود جای دارند. (همان: ۱۴۳)

از منظر سهروردی، ناظم و پیوند دهنده هستی خداوند است. او در کتاب حکمة الاشراق به صاحبان بصیرت و روشن‌دلان راه حقیقت توصیه می‌کند که آفریدگار جهان، آسمان و زمین را همواره به یاد داشته باشند و از ظلمت و دنیای تاریکی‌ها دوری جویند. (سجادی، ۱۳۶۳: ۶۸۶۷)

سهروردی بر خلاف مثنوی استدلالی فلاسفه که وجود را به سه نوع واجب، ممکن و ممتنع تقسیم می‌کنند، از «وجود حقیقی» که نور مطلق یا نورالانوار است، سخن می‌گوید. وی معتقد است که وجود یا نور است یا ظلمت. (حلی، ۱۳۷۲: ۱۴۳) «اشیای عالم بر دو قسم‌اند: یکی آنچه در حقیقت، ذاتش نور و ضوء است و (دیگر) آنچه در حقیقت ذاتش نور و ضوء نیست». (سهروردی، ۱۳۶۶: ۱۹۸) در هیاکل النور به اقسام نور و ظلمت اشاره می‌کند که نور و ظلمت قائم به ذات و قائم به غیر است. در «هیکل پنجم» می‌خوانیم:

... نور بر دو قسم است: یکی آن است که نور هیئت باشد در دیگری، مثل نور آفتاب که عالم را روشن کند که اگر نور آفتاب نباشد، نفوس را که در عالم هست از جمادات و نباتات و حیوانات نتوان دریافتن. و این را نور عارض خوانند و دوم آن است که نور هیئت نباشد در دیگری، بلکه نور باشد، لذاته لاهیئته لغیره، این را نور مجرد و نور محض خوانند، مثل عقول که مجرداتند از تعلق اجسام و مثل نفوس که مدبّرات و متصرفات اجسام‌اند. (همو، ۱۳۷۹: ۱۷۳-۱۷۴)

سهروردی در تبیین «نظریه نور» خود از سخنان زرتشت الهام گرفته است، آنجا که نخستین آفریده اهورامزدا یا نورالانوار را «بهمن» معرفی می‌کند. (نصر، ۱۳۷۸: ۱۳۹) «نخستین صادر از نورالانوار یکی بود و آن نور اقرب، نور عظیم بود که پاره‌ای از پهلویان آن را بهمین نامیده‌اند». (سهروردی، ۱۳۶۶: ۲۳۰) که هم مظهر خرد و دانایی الهی است و هم صادر اول. «در صبح ازل ظهور و در فوق سلسله وجود، نورالانوار قرار دارد، نور غنی بالذات و قیوم مطلق که وجود هر موجودی به وجود اتم و اکمل و ظهور هر ظاهری به ظهور اعلا و اشراف و حضور هر حاضری به حضور ارشد و اقهر اوست. (کربن، ۱۳۷۱: ۳۵۵)

سهروردی، از جمله نورهای قاهر را «روح القدس» و یا «عقل فعال» می‌نامد. در هیکل چهارم از هیاکل النور می‌خوانیم: «از جمله نورهای قاهر، اعنی عقل‌ها، یکی آن است که نسبت وی با ما همچون نسبت پدر است و او ربّ طلسم نوع انسانی است، و او واسطه و بخشنده نفس‌های ماست و مکمل انسان است. و شارع او را «روح القدس» می‌گویند و اهل حکمت او را «عقل فعال» گویند. و جمله عقول، انوار مجرد الهی‌اند». (سهروردی، ۱۳۷۹: ۱۴۲) در واقع، شیخ اشراق با اشاره به نظر فرزندان باستانی که برای هر نوعی در عالم فلکی و در جهان ناسوت، رب یا فرشته‌ای در عالم نور در نظر می‌گرفتند، برای نوع انسانی هم فرشته خاص خود را معرفی می‌کند. فرشته ویژه نوع انسانی، همان روح القدس است که نوری در دل فیلسوفان افکنده و به پیامبران الهام می‌بخشد. سهروردی آن را «جاویدان خرد» می‌نامد، به طوری که نفوس ما از آن صادر شده‌اند. (کربن، ۱۳۶۹: ۱۲۶)

از این منظر، نوعی پیوند معنوی بین فرشته روح القدس یا جاویدان خرد و نفوس صادر شده از آن برقرار شود. بنابراین، جهان‌شناسی شیخ اشراق، تصویری تمثیلی و جذاب از روح القدس یا عقل فعال ارائه می‌کند، به طوری که این فرشته دو بال دارد؛ یکی از نور و دیگری ظلمت. (کربن، ۱۳۷۸: ۹۳) توجه به این نکته ضروری است که قاعده نور و ظلمت، طریقه فرزندان ایران بوده است و نباید با ثنویت مجوس و مانی اشتباه شود. «این قاعده (یعنی قاعده نور و ظلمت که اساس حکمت اشراق است) نه آن اساس و قاعده مجوسان کافر است و نه مانیان ملحد و نه آنچه به شرک کشاند». (سهروردی، ۱۳۶۶: ۱۹)

سهروردی در حکمة الاشراق تصریح می‌کند که نور، رمز وجوب و ظلمت، رمز امکان

است، نه این که مبدأ اول دو تا باشد، زیرا این سخن را هیچ خردمندی نمی‌گوید. چه رسد به دانشوران پارس که در دریای دانش‌های حقیقی شناور هستند. (امام، ۱۳۵۳: ۱۸)

با این توصیف، روشن می‌شود که سهروردی به عنوان یک مسلمان و حکیم الهی، در رویکرد هستی‌شناختی خویش از مذهب زرتشت به مثابه مذهبی آسمانی الهام می‌گیرد و تلاش می‌کند که یکتاپرستی زرتشت را ثابت کند. اما وقتی از نور سخن گفته می‌شود، ستایش آتش و آتشکده‌ها چگونه قابل توجیه است؟

سهروردی معتقد بود که آیین دینی ایران باستان، توحید و یکتاپرستی بوده است و ایرانیان آتش را ستایش می‌کردند نه پرستش را. یکی از دلایل ستایش، فوایدی بوده که این عنصر به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان حیات داشته است. (فارابی، ۱۳۷۱: ۲۳) از نظر سهروردی، ایرانیان آتش را مظهر نورانیت خدا و خلیفه‌ی خدا بر روی زمین می‌دانسته‌اند. (سجادی، ۱۳۶۳: ۸۴) به همین دلیل، فلاسفه و دانشمندان پارسی از روزگار باستان مردم را به سوی آن فرا می‌خواندند، حتی شاهان، آتشکده می‌ساختند و نخستین کسی که برای آتش، آتشکده بنیاد کرد، هوشنگ بود، پس از او جمشید و فریدون و آن‌گاه کیخسرو و دیگر پادشاهان. در واقع، آتشکده، محل پرستش آتش بوده، بلکه محلی بوده که در آنجا آتش را که نمودار فروغ ایزدی و تجلی نورالانوار و پروردگار جهان هستی است، همواره روشن و برافروخته نگه می‌داشتند تا خداشناسان در پرتو فروغ یزدانی، با دل‌های روشن، خداوند یگانه را ستایش کنند. (امام، ۱۳۵۳: ۱۱۶) از سوی دیگر، چون بین نور و آتش پیوندی برقرار است، سهروردی از آفتاب به عنوان اشرف موجودات یاد می‌کند، زیرا هم گرمابخش موجودات هستی است و هم این که شدت نور و هیبت الهی آن موجب ریاست آسمان و مثال اعلا در زمین شده است. در هیکل پنجم از هیاکل الانوار می‌خوانیم:

و این معنا که چون آفتاب اشرف موجودات آمد، پس در اجسام شریف‌تر از وی نیست. آن است که وی پاک است از عوارض جسمانی و رتبت ملکی دارد در اجسام. و بدین اعتبار او را در قهر و غلبه باشد به شدت نور و ریاست آسمان اوراست و روز که سبب معاش جانوران است، از ظهور اوست، کمال قوت‌ها اوراست، صاحب عجایب است و صاحب هیبت، نصیب بزرگ‌تر اوراست و هیبت او از هیبت الهی است و جمله اجسام را از کواکب نور بخشد و از هیچ جسم نور نستاند، و او مثال اعلاست در زمین. (سهروردی، ۱۳۷۹: ۱۵۰-۱۵۱)

## مفهوم خورنه یا خرّه در نزد سهروردی

تأثیر اوستا بر حکمت اشراق به اندازه‌ای است که یکی از مفاهیم ملهم از جهان‌بینی زرتشتی، مفهوم خورنه یا «خرّه» به شمار می‌رود. خرّه مفهوم بنیادین حکمت اشراق است و سهروردی با بازخوانی این مفهوم ایران باستان، به تجدید «حکمت خسروانی» شاهان آرمانی پرداخت. (معین: ۱۴۷-۱۵۰)

سهروردی به نقل از زرتشت، جهان را به دو بخش تقسیم می‌کند، آن‌گاه مفهوم «خرّه» را تبیین می‌سازد:

... كما اخبر الحكيم الفاضل والامام الكامل زرادشت الاذريبيجاني... حيث قال: العالم ينقسم بقسمين مبنوي هو العالم النوراني الروحاني وگيتي هو العالم الظلماني الجسماني. ولان النور الفاضل من العالم على الانفس الفاضله الذي يعطى التاييد والزاي وبه يستضي الانفس ويشرق اتم من اشراق الشمس ويسمى بالفهلويه: «خرّه» على ما قال زرادشت: خره نور يسطع من ذات الله تعالى وبه يراس الخلق بعضهم على بعض، ويتمكن كل واحد من عمله وصناعه بمعونته، وما يتخصص بالملوك الافاضل منهم يسمى «كيان خرّه»؛ (امام، ۱۳۵۳، ۹۴)

چنان‌که حکیم دانشمند و پیشوای کامل زرتشت می‌گوید: جهان بر دو بخش است: جهان مبنوی که عالم نورانی و روحانی است و گیتی که مراد از آن جهان ظلمانی و جسمانی است. و چون نور فیض دهنده و تابنده از عالم بالا بر نفوس فاضله و به آنان نیروی درخشش و رأی می‌بخشد و مانند آفتاب می‌درخشد، و این نور را به زبان پارسی پهلوی، «خرّه» می‌نامند و چنان‌که زرتشت گفته است خره نوری است که از ذات پروردگار می‌درخشد و به وسیله همین نور، آفریدگان برخی به برخی دیگر فرمانروایی می‌کنند و هر یک از آفریدگار پروردگار به نیروی آن نور می‌توانند کار یا هنری انجام دهند. و بخشی از این نور که ویژه پادشاهان دانشمند است، آن را «کیان خرّه» می‌گویند.

هانری کربن معتقد است که این نور یا خرّه، سرچشمه فرهنگ فرهمندی پیامبران و دارای همان نقش معنوی است که «نور محمدی» در پیامبرشناسی و امام‌شناسی شیعی دارد. (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۲۲) هم‌چنین مفهوم خرّه مبین اسکان نور جلال در جان پادشاهان فرهمند ایران باستان است که بهترین نمونه فریدون و کیخسرو به شمار می‌روند. بنابراین، خرّه که در اصل سازمان دهنده کیهان است، از منظر سهروردی، همان «نور محمدی» است.

شایان ذکر است که سهروردی بین مفهوم «خورنه» اوستایی و مفهوم «سکینه» قرآنی



هم‌سانی و ارتباطی برقرار می‌کند. سکینه به معنای ساکن شدن و رحل اقامت افکندن است و شیخ اشراق این مفهوم را با انوار محضی که در نفس اسکان می‌یابند و نفس را به «هیكل نورانی» تبدیل می‌کنند، ارتباط می‌دهد. همان‌طور که از مفهوم خزّه، اسکان نور جلال در جان پادشاهان فرهمند ایران باستان فهمیده می‌شود. (کربن، ۱۳۶۹: ۸۹)

بنابراین، یکی از برجستگی‌های حکمت اشراق، جمع میان دو مفهوم ایرانی (خورنه) و اسلامی (سکینه) است.

### عشق، اساس نظام کیهانی

از منظر شیخ اشراق، بنیاد نظام کیهانی بر عشق استوار شده است و حتی عشق در پایداری و استواری و استمرار نظام هستی مداخلیت دارد. سهروردی بر این باور است که عشق به معنای عام در تمام موجودات و پدیده‌های جهان جاری و ساری است و مجموعه کائنات به حکم عشق در جریان و حرکت هستند. از آفرینش انسان خاکی تا ملکوتیان مجرد، همه متحرک به عشق هستند. از این رو، عشقی که شیخ اشراق مورد تأمل فلسفی خویش قرار داده، عشقی است که همه مخلوقات در مورد خالق و صانع عالم دارند؛ یعنی عشقی که هم در موجودات زنده زمینی است، از جمله انسان و حیوانات، و هم در عناصر، افلاک و کواکب و نیز در فرشتگان یافت می‌شود. به همین دلیل، این عشق را می‌توان «عشق کیهانی» نامید. (پورجوادی، ۱۳۷۱: ۲۲) عشق کیهانی، قلمرو و گستره‌ای دارد که عشق انسان به پروردگار جزئی از آن به شمار می‌رود. در عشق کیهانی، نسبت تمام مخلوقات و آفریده‌های جهان با یکدیگر سنجیده می‌شود. در واقع، شیخ اشراق، از مفهومی سخن می‌گوید که تا حدود زیادی به مسائل مابعدالطبیعی نزدیک می‌شود و صورت فلسفی پیدا می‌کند.

شیخ اشراق بر این باور است که در پهنای عشق کیهانی، عشق اکبری وجود دارد و آن شوق آدمی برای لقا و دیدار حق است و همین عشق، نیروی جاذبه جهان را تشکیل می‌دهد و شور و شررهایی را در نظام آفرینش برپا می‌کند. و اگر این عشق کیهانی وجود نمی‌داشت، موجودات جهان مضمحل و نابود می‌شدند. (سجادی، ۱۳۶۳: ۱۱۷) بنابراین، آموزه عشق در پیوند انسان و جامعه با نظام کیهانی مداخلیت دارد، به طوری که اگر این آموزه نمی‌بود تمام پیوندها به گسست‌ها تبدیل می‌شدند و نظام هستی متلاشی می‌شد، زیرا عشق، نیروی جاذبه

جهان هستی به شمار می‌رود.

نور و عشق، از آموزه‌های اصلی حکمت اشراق است که پیوند بین انسان، جامعه و نظام هستی و به طور کلی پیوند بین زمین و آسمان را برقرار می‌سازد. آموزه نور، خط پیوند انسان و جامعه با نظام کیهانی را روشنایی می‌بخشد تا زمینیان در امتداد این خط حرکت کنند و منحرف نشوند. در واقع، آموزه نور، روشنایی‌بخش و گرمابخش پیوند و ارتباط زمین و آسمان به شمار می‌رود. به همین نسبت، هنگامی که از ظلمت سخن گفته می‌شود، ناظر بر این معناست که انسان و جامعه نمی‌توانند در تاریکی، به نظام هستی بپیوندند و در حقیقت، پیوند و اتصال در تاریکی میسر نیست. به همین دلیل، انتظاری که از انسان و جامعه وجود دارد، این است که همواره در پرتو نور، که راه اتصال با عالم کائنات را روشن می‌سازد، حرکت کنند.

آموزه عشق، ضامن نور و روشنایی است. عشق، خود از نورالانوار صادر می‌شود. عشقی که در پرتو نور، در تمام پدیده‌های جهان جاری و ساری است، پیوند انسان و جامعه را با نظام هستی، جذاب، آسان و دل‌پذیر می‌سازد، به طوری که کلیت نظام آفرینش همواره در حال گردش به سر می‌برد و این گردش متوقف نمی‌شود. از سوی دیگر، عشق کیهانی، استعدادهای انسانی را برای درک نیروهای هستی و قانون‌مندی‌های آن شکوفا می‌کند، هم‌چنین حیات آدمی را در کنار سایر موجودات هستی ممکن و آسان می‌سازد. در حقیقت، عشق جوهر حرکت آدمی و گردش گیتی است، به همین لحاظ، به وجود عشق، هستی همواره در حال گردش است و اگر لحظه‌ای فیض عشق کیهانی، منقطع شود، آدم و عالم محو و ناپدید و پیوند انسان و جامعه با نظام کیهانی نیز گسسته خواهد شد.

### حکومت و حاکم آرمانی از منظر شیخ اشراق

شیخ اشراق، سیاست و حکومت را در پهنای گستره نظام هستی قرار می‌دهد و معتقد است که اعتبار و مشروعیت سیاست مدینه در اثر ارتباط و هماهنگی با نظام کائنات به دست می‌آید. به هر میزان سیاست و حکومت از قانون‌مندی‌های نظام کائنات پیروی کنند، اعتبار و مشروعیت آن افزایش می‌یابد. از این رو، حاکمان چنین مدینه‌ای، چه حکما و فیلسوفان باشند و چه پادشاهان باید نشانی از الهی بودن حکومت در دست داشته باشند، نشانی که به

موجب آن، بر حق بودن آن حکومت آشکارا پدیدار شود.

شیخ اشراق، یکی از نشانه‌های الهی بودن حکومت را کسب حکمت می‌داند و معتقد است که انوار الهی در وجود پادشاه و رئیس مدینه رسوخ کرده است. از این دیدگاه، هر کس حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومت کند، از فرۀ ایزدی (خره کیانی)، برخوردار و رئیس خلق و جامعه خواهد شد. سهروردی، شاهان ایران باستان را اهل حکمت و دارای نفوس قدسیه می‌دانست که قدرت آنها از تأیید و توفیق الهی به دست می‌آمد. برخی عقیده دارند که چون شیخ اشراق، شاهی را مقام الهی می‌داند و شاه را برگزیده خداوند معرفی می‌کند که فرۀ ایزدی است، این معنا به دست می‌آید که پادشاهانی که از انوار مینویه و فرۀ ایزدی بهره‌مند شده‌اند و به الهامات غیبی ملهم هستند، به ناچار مصداق کامل نبوت خواهند بود. (ضیایی، ۱۳۷۸: ۱۰۷)

حاکم آرمانی در نزد شیخ اشراق، از عالم برتر الهام گرفته و واسطه بین آن عالم و عالم حس می‌شود. این حاکم آرمانی چون مؤید به تأیید الهی است، صلاحیت و توانایی ایجاد ارتباط و پیوند بین جامعه و نظام هستی را دارد. سیاست و حکومت بر حق از نظر سهروردی سیاست و حکومتی است که در آن امر الهی جاری باشد. (همان: ۱۰۷) این پرسش مطرح می‌شود که چگونه حاکم آرمانی یا رئیس مدینه می‌تواند پذیرای الهام الهی شود و استعداد پذیرش فیض را کسب کند؟ پاسخ شیخ اشراق این است که حاکم آرمانی علاوه بر این که کسب حکمت می‌کند، باید «صاحب کرامات» شود تا بتواند فیض دریافت شده از عالم علوی را به دیگران نشان دهد و در عمل برتری خود را اظهار کند تا بدین طریق، اهل مدینه با دیدن کرامات، از وی فرمان ببرند. (همان: ۱۱۳)

بنابراین، شیخ اشراق، کسب حکمت و کرامت را برای حاکم آرمانی و رئیس مدینه لازم می‌داند و معتقد است که در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر، زمین بدون حجت خدا نبوده و در واقع، روزگاری پیش نمی‌آید که امام در بین مردم نباشد. عالم وجود، هیچ‌گاه از دانش و حکمت خلیفه و جانشین خداوند بزرگ تهی نباشد و تا زمانی که زمین و آسمان پایدار و استوار است، این قانون الهی حاکم و جاری است. زمانی که ریاست واقعی جهان به دست حاکم آرمانی می‌افتد، زمان او بس نورانی و درخشان است و هرگاه جهان از تدبیر الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی چیره شود. (همان: ۱۱۴-۱۱۵)

از این بحث نتیجه می‌گیریم که سیاست و حکومت در نزد شیخ اشراق، مبتنی بر حکمت است و رئیس مدینه یا حاکم آرمانی باید حکیم باشد تا به عنوان قطب جهان هستی شناخته شود و ارتباط و پیوند جامعه با کائنات را فراهم کند. آیین سیاسی شیخ اشراق برای پادشاهان روزگارش حامل این پیام بود که اگر طالب قدرت و فرهی پیشینیان هستند، باید در نزد حکیمی متألّه حکمت بیاموزند. برخی معتقدند که این پیام سیاسی در سرنوشت سهروردی (قتل) وی مؤثر بوده است. (همو: ۱۱۹)

### کتاب‌نامه

۱. امام، سید محمدکاظم، فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمة الاشراق و افکار و آثار و تاریخچه زندگانی سهروردی، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، ۱۳۵۳.
۲. پازوکی، شهرام، «شرق سهروردی و غرب هیدگر»، نامه فرهنگ، سال نهم، دوره سوم، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۷۸.
۳. پور جوادی، نصرالله، «عشق کیهانی»، نشر دانش، سال دوازدهم، شماره چهارم، خرداد و تیر ۱۳۷۱.
۴. حلبی، علی اصغر، تاریخ تمدن اسلام (بررسی‌هایی چند در فرهنگ و علوم عقلی اسلامی)، انتشارات فلسفه، تهران، ۱۳۷۲.
۵. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، حکمة الاشراق، ترجمه و شرح سید جعفر سجادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، تهران، خرداد ۱۳۶۶.
۶. \_\_\_\_\_، رسالة هیاکل النور، تصحیح و مقدمه محمد کریمی زنجانی اصل، نشر نقطه، تهران، ۱۳۷۹.
۷. سجادی، سید جعفر، شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق، انتشارات فلسفه، تهران، ۱۳۶۳.
۸. شایگان، داریوش، هانزی کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۱.
۹. طباطبائی، سید جواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
۱۰. ضیایی، حسین، «سهروردی و سیاست، بحثی درباره آیین سیاسی در فلسفه اشراق» در کتاب منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، به اهتمام سید حسین عرب، انتشارات

- شفیعی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۱. فارابی، ابونصر، سیاست مدینه، مقدمه سید جعفر سجادی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.
۱۲. کاویانی، شیوا، روشن‌ان سپهر اندیشه: فلسفه و زیبایی‌شناسی در ایران باستان، انتشارات کتاب خورشید، تهران، ۱۳۷۸.
۱۳. کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
۱۴. \_\_\_\_\_، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه جواد طباطبائی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۹.
۱۵. \_\_\_\_\_، «سهروردی، شیخ اشراق»، ترجمه جواد طباطبائی، در کتاب منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، به اهتمام سید حسین عرب، انتشارات شفییعی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۶. کدیور، محسن، «کتاب‌شناسی توصیفی فلسفه اشراق»، در کتاب منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، به اهتمام سید حسین عرب، انتشارات شفییعی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۷. نصر، سید حسین، «مفسر غربت و شهید طریق معرفت»، در کتاب منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، به اهتمام سید حسین عرب، انتشارات شفییعی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۸. معین، محمد، «هورخش سهروردی»، در کتاب منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، به اهتمام سید حسین عرب، انتشارات شفییعی، تهران، ۱۳۷۸.